

شاعران گزیده معاصر

نخستین بار که با انجمنهای ادبی آشنائی پیدا کردم و باشعرا و نویسندگان معذور و معاشر گشتم بر آن شدم تذکرمای تهیه و تنظیم کنم که با آنچه تاکنون بوده است فرق داشته باشد. برای این منظور از گروهی گویندگان بنام خواستم یکی از آثار خود را با انتخاب و سلیقه و خط خویش بنویسد تا پس از گراور، به چند اثر دیگر و شرح حالی مختصر و تصویر ایشان یکجا چاپ شود. از کوششی که در این راه انجام گرفت توفیقی بدست آمد ولی چاپ انتشار آن بعهده تعویق افتاد.

اینک بجا دانست که پیش از شروع چاپ تذکره، در هر شماره نامه گوهر، یکی از آن آثار طبع و نشر شود.

از شاعران و نویسندگانی که مایلند عکس و شرح حال و اشعار از نظم یا نثر در این تذکره آورده شود خواستاریم که طبق نمونه‌ای که در این شماره است، مدارک زیر را برای ما بفرستند.

۱- شرح حال مختصر شامل نام و نشان، پند، شرح تولد، نوع تحصیل، تألیفات، خدمات.

۲- یک اثر با انتخاب و خط خود یا مرکب سیاه بر یک صفحه کاغذ به بعد ۱۸×۱۲ که بتوان گراور کرد.

۳- هفت یا هشت اثر (نظم یا نثر) در انواع شعر.

۴- یک قطعه عکس ۶×۹

کلامران



استاد محمدعلی ناصح

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

محمدعلی ناصح، که امروز در نثر و نظم زبان پارسی یکی از استادان نامدار زمان ما بشمار می‌آید، فرزند شادروان آقامحمدصادق تاجراصفهانی و در دهم ذی القعدة سال هزار و سیصد و شانزده هجری قمری در تهران بدنیا آمده است. وی پس از پایان بردن تحصیلات متعارف و متداول ابتدائی و متوسطه چون بیشتر ثروت پدریش بتاراج حوادث رفته و اندکی باقی مانده بود که از تهیه قوت روزانه افزون نمی‌آمد،

بناچار در نیمه دوم سال هزار و سیصد شمس، برای تحصیل مؤنت و معیشت، بخدمت وزارت فرهنگ درآمد و از همین اوان بسائقه ذوق فطری و قریحه طبیعی، در اوقات فراغ، بفرآگرفتن معلومات کامل ادبی بیآغازید و علوم معانی و بیان و تقدالشعر و عروض و قافیه و صرف و نحو و منطق و فلسفه نظری و حکمت عملی و علم اجتماع و فقه و اصول را در نزد استادان یگانه فن بیابان رسانید و بمطالعه کتب تاریخ و سرودن شعر بشیوه استادان سلف و نظر در دیوانها و رسائل نثر فضحای پارس و عرب پرداخت و زبان فرانسه را نیز بیآموخت و در انجمن ادبی ایران عضوی شاخص و مبرز شد. در این مدت پیاس خدمات ارزنده ادبی و فرهنگی، به دریافت نشانهای درجه سوم و دوم علمی و نشان درجه اول فرهنگ نائل آمد.

استاد ناصح چهارده سال تمام است که بر انجمن ادبی ایران ریاست دارد و چنانکه استاد دکتر نصرت الله کاسمی در رساله «زبان پارسی و وظیفه انجمنهای ادبی» نوشته است: «..... باعشقی موفور و جهدی مشکور و علاقه ای نزدیک بغیرت ملی و عقیده مذهبی، نسبت بحفظ آبار و رسوم و سنن شعر و ادب قدیم ایران، جلسات هفتگی را اداره میکند و احاطت و استیلائی کامل وی باسالیب مختلف شعر پارسی و تتبع و تبحر و استقصای وی در فنون و متون ادب و بحث و تقدی که در مواضع مطروح و اشعار معروض صورت می گیرد در حدودیست که مبتدیان را بکارآید و منتهیان را بلاغت افزاید...» آثار وی که تاکنون بطبع رسیده عبارت است:

- ۱- ترجمه اندرز ابن سعید (ترجمه اشعار عربی آن بنظم پارسی).
- ۲- ترجمه سیره جلال الدین یا تاریخ جلالی نگاشته ذوالبیانین نورالدین محمدزید رئیس دیوان انشای سلطان جلال الدین خوارزمشاه، که از تراجم فصیح و بلیغ زبان پارسی بشمار میرود، بخصوص که گاه بگاه اشعار عربی بشعر شیوای پارسی ترجمه شده است.

۳- اشعار فکاهی و انتقادی بامضای مستعار در روزنامه امید.

۴- غزلیات و قصائد در مجله ارمغان و بعضی مجلات و جرائد دیگر.

۵- تحقیق در شرح حال خاقانی و صاحب بن عباد در مجله ارمغان.

۶- تصحیح و تحشیه دیوان ابوالفرج رونی

۷- تصحیح و تحشیه و تعلیق بر دیوان کامل ادیب صابر ترمذی.

آثاری که هنوز بطبع نرسیده عبارت است از :

- ۱- شرح بعضی اشعار مشکل حافظ و سعدی و عبارات تاریخ بیهقی و کلیله و دمنه.
- ۲- تصحیح و ضبط ابیات عربی و فارسی و شرح لغات و بیان بعضی معانی فلسفی بلوهر و بلوز آسف.
- ۴- ترجمه شرح زندگی صلاح الدین ایوبی از فرانسه با اضافه بعضی حواشی بر آن.
- ۵- شرح و تحشیه بوستان سعدی.

دوش مست و سرخوش از سیر گانستان آمدی
همچو گل خندان و چون بلبل غزلخوان آمدی
غنچه‌سان، خونین دلی را گل بر آوردی زخار
دردمندی خسته را جانبخش درمان آمدی
شمع وش دیدی مرا، از هجر در سوز و گداز
ماه مجلس گشتی و شمع شبستان آمدی
بوستان شادکامی را شدی لطف بهار
کشتزار آرزو را ، فیض باران آمدی
خوش درین بیت‌الخرن ، ای یوسف مصر جمال
روشنائی بخش چشم پیر کنعان آمدی
دل چو گوئی بود سرگردان بچوگان فراق
خوش ربودی گوی و با زلف چو چوگان آمدی
نیک دانستی شفای ما ، بقانون وفا
کز پی پرسیدن بیمار هجران آمدی
بای بنهادی سیک ، چون برگ گل بر چشم من
تا گشودم دیده ، چون اشکم بدامان آمدی
دیده کوتاه نظر ، شایان دیدار تو نیست
خوب کردی ، کز نگاه غیر پنهان آمدی
از بر من رفتی و رفتم درین سودا‌دست
شادمان زی ، کز دل آزدن پشیمان آمدی
گفته بودم رسم دل‌داری ندانی دل‌برا
تا خود این دعوی کنی باطل ، بیرهان آمدی
آتشم بنشانندی و بر باد دادی خاک غم
در مذاق تشنه وصل ، آب حیوان آمدی
خاطرت مجموع و دورت چشم بد، کز روی مهر
در کنارم با سر زلف پریشان آمدی
ای شب غم، شکر ایزد را که پیش از روز عمر
رنج ناصح تا کنی کوتاه ، پایان آمدی،

غزل

بطرف گلشنی شاد برب دنیا
دزد هر کس روی علم دارد
گما خورد در دست دزدان خاک
عجب رخ کرد دزدان گمان خاک
باین تا شاد دین بود کرد
بر این عهد خویش کی نظر کرد
دو دین خور حکم از زمین ای
که مینه آید این بارش خور ای
تو فدا در این با بخت از آن سوی
نگاهش بر گلستان خور ای
چه دینش تا کنون از دست خویش
پوشیده فراموش کردی خویش
گلستان را که شنید در جوانی
دشمن روی تو سوزانده در آن
پیر بایر بر کوهان گلستان
ببین دست در دل تو از کوهستان

گل خود در
کون زان زدن گلزار
من دین و علم در دست
کودین زرد بنور است کرد
زادت گلستان خود با برده
طبیعت داشت نیرود با نهاد
چو در بارگاه دست ز گلستان
بنیض بر بیت گشت شکواری
گردد چشمه زرد در گلستان
تو نیز دگر که در دین بود
نورن لطف تو بر یاد دوست
بماند بر بیت تو گلستان
بنا نیرود ز غارت گلستان
بمسک حسن سازه شهرت
زنده بر روی تیغ در غارت
با نظرت پر شد از آن
کمال این در آن دیر برادر

دردش بیشتر از آن بود که از آن دگر بر آن کوهستان
دردش بیشتر از آن بود که از آن دگر بر آن کوهستان

قصیده

آفاق را بنکھت مشک تبار کرد
گل، روی دلستان ز نقاب آشکار کرد
فیض سحاب بر سر وی، در نثار کرد
بر گلرخان باغ و چمن کارزار کرد
تاراج و ترکتاز بکردار پار کرد
و آگاهشان ز فتنه بی زینهار کرد
از بهر اعتدال جهان، اختیار کرد
با خوب چهرگان ریاحین، چکار کرد
بهمین دراز دستی اسفندیار کرد
هم گوش نسترن را، بی گوشوار کرد
هم لاله را بر حلت گل، داغدار کرد
تا باغ و بوستان زابی برگ و بار کرد
زین کارهای زشت که آن نابکار کرد
آماده در زمان، سپهی پیشمار کرد
بر شیوه طلابه، سوی کارزار کرد
مرسزه را پیاده و گل را سوار کرد
اندر یمین، بنفشه مکان پر یسار کرد
تا سر برد، براه فتناد و فرار کرد
چون باد زه نورد، شتابان گذار کرد
هر جا گذشت و روی سوی هر دیار کرد
تا شمع لاله روشن، در کوهسار کرد
هم باغ را چو آینه بی غبار کرد
بازش چو کاخ پادشهان، پر نگار کرد
چون مفلسی که ز رو گهر در کنار کرد
فرش از حریر سبز بهر مرغزار کرد
و آذین بوستان و چمن، شاهوار کرد
کافاق را بائین دست بهار کرد
زیبید بخاکموسی وی افتخار کرد
از دین وی، خدای دژی استوار کرد
مهرش، صفای گوهر پاک آشکار کرد
و آن یک، چو روح در دل دانا گذار کرد
کانرا ز عقل و علم بهم بود و تار کرد

باد بهار چون بگلستان گذار کرد
تا چهره گشاده نماید بمیهمان
دست نسیم، گرد زرخسار وی زدود
چون دید نوبهار که آسیب زمهریر
کنت و بخت و بست و برید و درید و سوخت
نورستگان باغ فرا خواند سر بسر
گفت ای گروه کایزدتان بعد انقلاب
دانید، کاین عدوی دژم روی بدمنش
دی بر فروخت آذر بیداد و بر چمن
هم بر گرفت از سر گلین بقهر تاج
هم عندلیب را ز گلستان براند خوار
باری، نمااند برگ طرب می پرست را
باید بچشم خویش کنون بیند انتقام
این گفت و تا شکست زمستان شود درست
و آنگه روان نسیم سبک خیز تندپوی
از برق تیغ ساخت ز قوس قزح کمان
نرگس بقلب یافت ره و ارغوان مقام
با این سپه نداشت زمستان قرار و پای
باری، بهار چیره شد و بر بسیط خاک
اعلام فتح را، علم سبز بر فراشت
تاریکی زمستان، از پیش چشم برد
هم تازه بوستان را چون روی میگسار
چون دید هم چو کوخ گدا، بینوا چمن
گل خنده زد بروی تماشا ثیان بوجد
گوئی زمانه دارد، جشنی بزرگ از آن
بر طرف دشت و راغ، چراغان زلاله ساخت
ازی بی ولادت سلطان انبیاست
فخر رسل، محمد مرسل که چرخ را
تا مامن بشر بود، از شر دیونفس
کینش، گواه گشت سرشت پلید را
این یک، ز مغز خشک چو آتش زبانه ساخت
پوشید شرع وی بتن دهر خلعتی

رباعی

دل، جز ز می عشق تو، مدهوش مباد
از باده دیگران، قدح نوش مباد
شمعی که بیزم جان بر افروخت غمت
از صرصر مرگ نیز، خاموش مباد